

تفاوت‌ها و شباهت‌های «حال و تمییز» در ادبیات عرب

محمدامین کریمی^۱

چکیده

یکی از مباحث مهم و مورد اختلاف نحویان، تشخیص حال و تمییز است که هر دو از منصوبات بوده و وجوه اشتراک متعددی دارند. بدون تردید این بحث در درک معانی و مقاصد دقیق عبارات و جملات عربی، اهمیتی فراوان دارد و در فهم و تفسیر آیات و روایات نیز تاثیرگذار است. در این تحقیق، بر اساس مهمترین آثار نحویان، نخست به تعریف حال و تمییز و اقسام آنها، سپس به بررسی شباهت‌های لفظی و معنوی و نیز تفاوت‌های حال و تمییز پرداخته شده و در خاتمه به برخی از تطبیقات مهم این بحث اشاره شده است. از مهمترین شباهت‌های حال و تمییز، منصوب بودن، فضله بودن و قید توضیحی یا تأکیدی بودن می‌باشد و از مهمترین تفاوت‌های این دو می‌توان به اسم مفرد بودن، جامد بودن و عدم تقدم بر عامل در تمییز اشاره کرد؛ به خلاف حال که غالباً مشتق بوده، می‌تواند جمله باشد و یا بر عامل خود مقدم شود. علاوه بر اینکه، حال می‌تواند در یک جمله به صورت متعدد نیز بیاید.

واژگان کلیدی: اعراب اسم، حال، تمییز، منصوب، عامل نصب.



مقدمه

یکی از سه اعراب اسم در زبان عربی اعراب نصب است و به اقتضای این اعراب، در اسامی معرب اشتراکاتی لفظی به وجود می‌آید و حتی در مواردی، این اسامی از حیث لفظ، معنا و یا از حیث لفظ و معنا آن قدر به هم شبیه می‌شوند که تشخیص آنها حتی برای علمای علم نحو هم دشوار و منشأ اختلاف نظر شده است؛ (رضی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۹) از جمله این کلمات «حال و تمییز» است که از حیث اعراب لفظی، منصوب، و از نظر معنا هر دو در جایگاه رفع ابهام و توضیح مورد استفاده عرب قرار می‌گیرند؛ به همین جهت، نگارنده در تلاش است تا با تبیین و توضیح شباهت‌ها و تفاوت‌های لفظی و معنوی حال و تمییز، خواننده را در امر تشخیص آن دو کمک کرده و به این سوالات پاسخ دهد که: حال و تمییز چیست و اقسام هر یک کدام است؟ چه شباهت‌ها و تفاوت‌های لفظی و معنوی بین تمییز و حال وجود دارد؟ و در نهایت تطبیق بر موارد استعمال به چه صورت و دارای چه تحلیلی است؟

با توجه به اینکه مقالات مشابه با این موضوع غالباً جامع، کامل و دقیق نبوده یا تنها در بخش‌هایی از آن مقالات به این بحث پرداخته شده است^۱، پژوهش حاضر کوشیده است ضمن پرداختن به تمامی جوانب بحث و بررسی اقوال و آرای نحویان شاخص به غنای مباحث خود بیافزاید. مهم‌ترین منابع این پژوهش عبارت‌اند از: النهجة المرضیة شرح جناب سیوطی بر الفیة ابن مالک، شرح تسهیل ابن مالک، شرح رضی بر کافیة ابن حاجب، اوضح المسالک جناب ابن هشام بر الفیة ابن مالک، النحو الوافی جناب عباس حسن و معانی النحو جناب سامرائی.

در جمع‌آوری مطالب از کتب مذکور برای رسیدن به مطلوب همواره سعی شده است ضمن رعایت بی‌طرفی صرفاً به نقل و جمع‌بندی مطالب بسنده شود.

۱. در سه مقاله به این موضوع تاحدودی پرداخته شده است: (۱) تفاوت حال و تمییز نوشته مجید حسینی (۲) حال و تمییز، شباهت‌های و تفاوت‌ها نوشته فدایی باشی (۳) ما افترق فیہ الحال و التمییز و ما اجتماع فیہ نوشته علی جاسم عاشور؛ در مقاله اول فقط متون کتاب‌های نحوی نقل قول شده است ولی تحلیل و تحقیق جامعی ارائه نشده است و در مقاله دوم بیشتر به اقسام حال و تمییز پرداخته شده است تا شباهت‌ها و تفاوت‌ها، علاوه بر اینکه به تطبیقات نیز اشاره نشده است و مقاله سوم نسبتاً به این موضوع کامل‌تر و دقیق‌تر پرداخته ولی به زبان عربی می‌باشد.



همچنین، تلاش شده است از ذکر اختلاف نظرات در مسیر درک کامل مطالب استفاده شده و این نقل قول‌ها موجب سردرگمی مخاطب نشود. برای رسیدن به مقصود، از تبیین و توضیح حال و تمییز بی‌نیاز نیستیم، به همین جهت در ابتدا به اجمال، چستی حال و تمییز را بیان می‌کنیم.

۱. حال

۱.۱. تعریف حال

حال، اسمی وصفی، فضله، منصوب، و بیان‌گر هیئت^۱ و یا مؤکد است. در ادامه به بررسی قیود این تعریف خواهیم پرداخت:

الف) وصف بودن: منظور از وصف، مشتق نحوی عامل است؛ مانند: اسم فاعل و اسم مفعول. در لزوم وصف بودن حال دو نظر وجود دارد؛ نظر اول، حال همواره باید وصف باشد و مواردی که بصورت غیر وصفی استعمال شود نیز بر وصفیت حمل می‌شود. (ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۵۵)، لکن اکثر نحاة نظر دیگری دارند؛ یعنی وصف بودن حال را لازم نمی‌دانند، با این حال، معتقدند اکثر استعمالات از آمدن حال به صورت مشتق حکایت دارد. (عباس حسن، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۳۹۹؛ ابن مالک، ۱۴۳۵ق، ج ۲، ص ۳۲۲؛ سامرائی، ۱۴۳۸ق به شامه، ج ۲، ص ۲۸۲؛ ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۵۵؛ شرح رضی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۲؛ سیوطی، ۱۳۹۹، ص ۱۹۲)

ب) فضله بودن؛ به این معنی نیست که هیچ‌گاه در کلام به او نیاز نشده و همواره قیدی اضافی باشد، چنانچه در نحو وافی آمده است؛ (عباس حسن ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۳۶۵) بلکه در مواردی جمله به جهت انتقال کامل غرض و مقصود و افاده معنای مفید و واضح، به حال نیاز دارد؛ چنانچه این نکته در قضیه فعل لازم و متعدی هم در رابطه با مفعول به بیان شده است.

ج) منصوب بودن، جناب ابن هشام در اوضح المسالك در قید بودن آن تشکیک کرده و به این دلیل که منصوب بودن حکم حال است، ذکر آن را در تعریف حال موجب پدیداری دور در تعریف آن می‌داند. (ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۵۰)

۱. در این مورد جناب عباس حسن و نیز مرحوم رضی در نحو وافی معتقدند که بیانگر هیئت فاعل یا مفعول به است و همچنین است در کتاب معانی النحو.

د) بیانگر هیئت یا مؤکد بودن حال: در بیشتر کتب مورد پژوهش چنین ذکر شده است؛ حال غالباً به صورت بیان کننده هیئت از ذوالحال استفاده می‌شود و گاهی به صورت تأکیدی به کار می‌رود.

از بررسی قیود این تعریف نتیجه می‌گیریم که تعریف مطلوب حال این است که حال غالباً وصف، فضله و بیانگر هیئت و یا تأکید کننده است.

۲-۱. تقسیمات حال

اگرچه حال از حیث‌های مختلف می‌تواند دارای تقسیم‌های مختلفی باشد، اما از آنجا که هدف اصلی این نوشتار مقایسه حال و تمییز با یکدیگر است، در این مقاله صرفاً به تقسیماتی پرداخته خواهد شد که در این مورد راهگشا باشد و پژوهشگران را برای مطالعه بیشتر به کتاب‌هایی همچون نحو وافی ارجاع می‌دهد. در ادامه به این تقسیمات اشاره خواهد شد:

۱. تقسیم اول: مؤسسه یا تأکیدی بودن حال؛

نکته: این تقسیم بندی از حال در بسیاری از کتب نحوی بیان شده است که نشان از اهمیت آن دارد؛

حال مؤسسه: آن قسمی از حال است که هیئت جدیدی از ذوالحال را بیان می‌کند؛ مثال: «جاء أخوك غاضباً» (ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۴۹) به خلاف حال تأکیدی که تنها وظیفه بیان تکرار و تأکید حالتی از ذوالحال را برعهده دارد که بدون حال هم از هیات ذوالحال قابل فهم بود؛ مثال: «وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا» (نساء، ۷۹)؛ «وَلَيْسَ مِنْكُمْ مُدِيرِينَ» (توبه، ۲۵) (ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۸۲)

۲. تقسیم دوم: مشتق یا جامد بودن حال؛

نکته: همان‌گونه که بیان شد حال در بیشتر موارد مشتق، و گاهی هم جامد به کار می‌رود. حال مشتق: منظور از حال مشتق همان وصف نحوی عامل است؛ مانند اسم فاعل، اسم مفعول، صیغه مبالغه، صفت مشبیه و اسم تفضیل. (سامرائی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۲۴۴)

۱. لکن در شرح رضی به این دو دسته تصریح ندارد و ظاهراً خود مرحوم رضی حال را به منتقلة و موکدة تقسیم کرده است. (رضی، ۱۳۸۴ ج ۲، ص ۱۰)



حال جامد: از آنجا که نحویان، اصل در حال را مشتق بودن دانسته‌اند، لذا حال در موارد عدم تکلف، به مشتق تأویل برده می‌شود و از نظر معنایی هم معنای مشتق دارد، ولی به هر حال بصورت جامد هم آمده است. (عباس حسن، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۳۶۸)

نحویان حال‌های جامدی که بدون تکلف به مشتق تأویل می‌شوند را پنج مورد شمرده‌اند:

۱. مواردی که حال در مقام تشبیه است؛ مانند: «هجم زید أسداً» یعنی: مشبهاً بأسد.
۲. مواردی که حال در مقام بیان مشارکت است؛ مثال: «سلمت البائع نقوده مقابضةً» یعنی: مقبوضاً.
۳. مواردی که حال در مقام خرید و فروش باشد؛ مانند: «بع القمح كيلة بثلاثين» یعنی: مسعراً بكيلة.

۴. مواردی که حال در مقام بیان ترتیب باشد؛ مثال: «ادخلوا الغرفة واحداً واحداً، أو اثنين اثنين، أو ثلاثاً ثلاثاً» یعنی: مترتبين.

۵. مواردی که حال به صورت مصدر صریح و متضمن معنای مشتق بیاید؛ مانند:

«حضر الوالد بغتة» یعنی: مفاجئاً (عباس حسن، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۳۷۱)^۱

اما حال جامد در بعضی از موارد برای حمل شدن به مشتق تکلف دارد و از این رو به مشتق تأویل نمی‌رود؛ در ادامه به تعدادی از این موارد اشاره خواهد شد^۲:

- حال موصوف باشد: «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشْرًا سَوِيًّا» (مریم، ۱۷)؛
- حال دلالت بر عدد کند: «فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» (اعراف، ۱۴۲)؛
- حال دلالت بر تفضیل کند: «هَذَا بَسْرًا أَطِيبَ مِنْهُ رَطْبًا»
- حال نوعی برای ذوالحالش باشد: «هَذَا مَالِكٌ ذَهَبًا»
- حال فرع ذوالحال باشد: «هَذَا حَدِيدٌ خَاتِمًا»

۱. جناب ابن هشام موردهای ۳ و ۵ را جزء این دسته از حال‌های جامد نیاورده‌اند و جناب سیوطی هم مورد ۵ را در النهجه المرضیه نمی‌شمارند و این پنج مورد را نگارنده از نحو وافی (عباس حسن، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۳۶۸ - تا ۳۷۱) آورده و اولویتی برای گزینش این مورد نبوده است.

۲. عباس حسن در نحو وافی قائل است که مصادیقی بیشتر از موارد نام برده برای دسته فوق وجود دارد و تنها به ذکر هفت مورد از اهم آنها بسنده می‌کند. البته موارد معدودی نیز بصورت اختلافی به چشم می‌خورد که در بخش قبل - حال‌های جامد تأویل رونده - به بعضی از این اختلافات اشاره شد. (عباس حسن، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۳۷۳ - تا ۳۷۵)

• حال اصل ذوالحال باشد: «هذا خاتمك حديدا»

۳. تقسیم سوم: منتقله یا لازمه (ثابته) بودن حال؛

حال منتقله: اصل در حال آن است که منتقله باشد؛ یعنی با ذوالحالش ملازم نباشد؛ مانند: «جاء زيد غاضبا»؛ در این مثال، غاضبا حالی است که با ذوالحالش ملازم نیست و آمدن زید با حالت‌های دیگری غیر از عصبانیت هم اتفاق می‌افتد. (سامرانی، ۱۳۹۹، ج ۱ و ۲، ص ۲۴۲)

حال ثابته: نوعی از حال است که همواره ملازم ذوالحال خود است؛ مانند: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء، ۲۸)؛ همیشه در خلقت انسان هیئت ضعف وجود دارد. (سامرانی، ۱۳۹۹، ج ۱ و ۲، ص ۲۴۲)؛ حال لازمه یا ثابته در سه موضع می‌آید^۱:

• عامل حال بر امر خلقت یا وجود دلالت کند؛ همان مثالی که گذشت.

• حال‌های تأکیدی؛ مانند: «وَيَوْمَ أُبْعِثُ حَيًّا» (مریم، ۳۳)؛

• مواردی سماعی؛ مانند: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» (آل عمران، ۱۸)؛

۴. تقسیم چهارم: مصدر یا غیرمصدر بودن حال؛

حال مصدر: مصدر منصوب به عنوان حال در زبان عربی به کثرت استعمال می‌شود؛ مانند: «قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» (توبه، ۵۳)^۲

حال غیر مصدر: به گونه‌های دیگر حال که مصدر نیست، اطلاق می‌شود.

۵. تقسیم پنجم: مفرد، جمله یا شبه جمله بودن حال؛

حال مفرد: همانند مثال‌هایی که تا به حال ذکر شد. این مفرد در مقابل جمله است.

حال شبه جمله: مقصود، ظرف و جار و مجروری است که در مقام حال واقع شود؛ مانند: «فَصَرَخَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ» (قصص، ۷۹)؛

حال جمله: جمله سه شرط در نقش حال واقع می‌شود؛ مانند: «خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ»

(بقره، ۲۴۳) (ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۸۵ تا ۲۸۷).

۱. جناب سامرانی یک مورد دیگر هم از این نوع حال لازمه بیان کردند که سایر کتب ذکر نکرده بودند و آن حال جامدی غیر مؤول به مشتقی که معنایش هم اقتضای عدم انفکاک حال از ذوالحال را داشته باشد (سامرانی،

۱۳۹۹، ج ۲، ص ۲۴۳)

۲. لازم به ذکر است حال‌های مصدر جزء حال‌های جامد محسوب می‌شوند.



در پایان به نظر می‌رسد برای شناخت بهتر حال توجه به نکات ذیل لازم است:

۱. تعریف ذو الحال: چنان‌که در تعریف حال ذکر شد؛ حال، بیان‌کننده هیئت یا تأکیدکننده چیزی است؛ آن چیز همان ذو الحال است. ذو الحال باید معرفه باشد مگر اینکه تخصیص خورده باشد و به نحوی به معرفه نزدیک شده باشد و یا بعد از نفی و شبه نفی آمده باشد تا عمومیت را افاده کند و البته در موارد نادر می‌تواند نکره محض هم باشد. (سیوطی، ۱۳۹۹، ص ۱۹۴)
۲. معرفه یا نکره بودن حال: در خصوص این مسئله اختلاف نظراتی وجود دارد؛ عده‌ای مثل ابن مالک معتقدند که حال باید فقط نکره باشد؛ یونس و علمای بغداد به جواز معرفه آمدن حال قائل هستند، ولی علمای کوفی به شرطی که حال متضمن معنای شرطی باشد، به جواز معرفه آمدن آن اعتقاد دارند. (سیوطی، ۱۳۹۹، ص ۱۹۳)

۲. تمییز

۱.۲. تعریف تمییز

- اسمی است نکره و فضله، که در معنا من، رفع ابهام کرده یا از ابهام موجود در ذات یا نسبت می‌کاهد. در قیود این تعریف هم اختلافاتی بین نحاة دیده می‌شود، از آن جمله:
- الف) به نظر بعضی از نحویان اصل در تمییز آن است که نکره بیاید (سامرائی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۲۷۰)، ولی در موارد اندکی به صورت معرفه هم ذکر شده است؛ همانگونه که عباس حسن و سیوطی و سامرائی به اشاره می‌کنند، البته سیوطی در النجفة المرضیة گوشزد می‌کند که تمییز هر چند در لفظ و ظاهر در هیات معرفه استفاده شود، اما معنایش نکره است. (سیوطی، ۱۳۹۹، ص ۲۰۳)
- ب) برخی از نحاة گفته‌اند: تمییز همواره در معنای خود معنای «من» را افاده می‌کند.^۱ (ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۹۷)
- ج) اختلافات مربوط به قید رافع ابهام از ذات یا نسبت بودن تمییز در بحث تقسیمات تمییز

۱. البته ابن هشام معتقد است: فرقی ندارد که چه نوعی از «من» باشد، ولی به هر حال تمییز این معنا را افاده می‌کند. البته این بدان معنا نیست که حرف جر «من» در تقدیر باشد و بشود آن را ظاهر کرد، بلکه این تنها وجه معنایی دارد؛ یعنی به اقتضای معنای تمییز یعنی رفع ابهام کنندگی، متوجه یک من جاره در معنا می‌شویم (سامرائی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۲۷۰).



مطرح خواهد شد، لذا در این بخش تنها به تعریف آن اکتفا می‌کنیم. رفع ابهام از ذات: تمییز برای کلماتی آورده می‌شود که به سبب معنا، ذاتاً دارای ابهام هستند و تمییز آن ابهام را برطرف می‌کند.

رفع ابهام از نسبت: در این مورد، تمییز ابهام مربوط به نسبت و اسناد یک کلمه با کلمه دیگر را رفع می‌کند (سامرائی، ۱۳۹۹، ج ۱ و ۲، ص ۲۷۳؛ عباس حسن، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۴۱۷؛ ابن مالک، ۱۴۳۵ق، ج ۲، ص ۳۷۹؛ رضی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۵۵؛ ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۹۵). در نتیجه، تمییز غالباً نکره، فضیلة و متضمن معنای من و رافع ابهام از ذات یا نسبت است. البته برخی از نحاة معتقدند که بنا بر اصل و غالب، تمییز جامد می‌باشد.

۲-۲. تقسیمات تمییز

تقسیم اول: همانطور که در تعریف تمییز بیان شد: تمییز گاهی رافع ابهام از ذات و گاهی رافع ابهام از نسبت است، و بر همین اساس، نحاة تمییز را به دو دسته تقسیم کرده‌اند؛

۱. تمییز رافع ابهام ذات: چنان‌که از اسم این دسته پیداست، باید اولاً، کلماتی در ذات خود ابهام داشته باشند و سپس آن ابهام با تمییز رفع شود. البته چنین نیست که هر اسم ذات با اندک ابهامی، به تمییز نیاز داشته باشد، بلکه اکثر نحوات تنها چهار دسته از کلمات را مشمول این قاعده دانسته‌اند (ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۹۸) که عبارتند از: عدد؛ مانند: «اِحد عشر - کوباً»، مقدار؛ مانند: «قفیز برّاً»، شبه مقدار؛ مانند: «مِثقال ذرة خيراً» و تمییز بعد از چیزی واقع شده باشد که آن چیز فرع بر تمییز باشد؛ مانند: «اشتریت خاتماً ذهباً».

۲. تمییز رافع ابهام نسبت: این دسته از تمییز، ابهام موجود در نسبت بین دو کلمه را رفع می‌کند؛ مانند: «حسنٌ محمدٌ خلقاً»؛ یعنی: حسن از جهت خلقت، همان محمد است (سامرائی، ۱۴۳۸ق به شامله، ج ۲، ص ۳۱۲). در این مثال، تمییز ابهام موجود در اسناد ایجاد شده بین حسن و محمد را رفع می‌کند.

برخی از نحوات گفته‌اند: در این نسبت دارای ابهام، تمییز غالباً فاعل یا مفعول به بوده، که بدین

۱. مساحه، وزن، کیل (سیوطی، ۱۳۹۹، ص ۲۰۴)

۲. کلماتی اند که بیان اندازه می‌کنند ولی اندازه‌ی مشخص ندارند.



شکل آورده شده است؛ به عنوان مثال، در آیه شریفه: «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» (مریم، ۴)، در اصل واشتعل الشیب الرأس بوده است (سامرائی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۲۷۵)؛ همچنین، در آیه «وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا» (بقره، ۱۲)، عبارت، در اصل وفجّرنا عیونا فی الارض بوده است (سامرائی، ۱۳۹۹، ج ۲ و ۱، ص ۲۷۵). در موارد معدودی نیز تمییز غیر از این دو است (نحو وافی، ج ۲، ص ۳۹۰، ۱۳۶۷ق). برخی دیگر نیز این نظر را نپذیرفته‌اند (ابن هشام، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۳۰۰).

تمییز تأکیدی: در دیدگاه برخی از نحّات گاهی تمییز خارج از این دو دسته، تنها به عنوان یک تأکیدکننده در جمله ذکر می‌شود؛ زیرا قبلا رفع ابهام صورت گرفته است (سیوطی، ۱۳۹۹، ص ۲۰۳)؛ مانند: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا» (توبه، ۳۶).

۳. شباهت‌ها و تفاوت‌های حال و تمییز

پس از آشنایی با خصوصیات هر یک از حال و تمییز، جهت تشخیص و تفکیک نقش‌های ترکیبی این دو در زبان عربی لازم است به مقایسه آنها پرداخته شود.

۱.۳. شباهت‌ها

لفظی:

۱. هر دو ی آنها منصوب‌اند.
۲. هر دو ی آنها نکره‌اند.
۳. هر دو فضله‌اند.

معنوی:

۱. هر دو قید توضیحی هستند.
۲. هر دو در معنا افاده تأکید می‌کنند.^۱

۱. طبق مثال آورده شده در النهجة المرضیة این مورد شباهت محسوب می‌شود، به خلاف نظر بعض دیگر از نحّاة که این را تفاوت بین حال و تمییز دانسته‌اند؛ زیرا که معتقدند تمییز تأکیدی نداریم و حال است که فقط می‌تواند تأکیدی واقع شود. (علی خان مدنی، بی‌تا، ص ۳۲۹)



۲.۳. تفاوت‌ها

لفظی:

۱. حال بنا بر اصل و غالب مشتق می‌باشد، به خلاف تمییز که بنا بر اصل و غالب جامد است.
۲. تمییز همیشه اسم مفرد است، به خلاف حال که می‌تواند جمله هم واقع شود.
۳. تمییز هیچ‌گاه اجازه ندارد بر عامل خود مقدم شود، به خلاف حال که می‌تواند بر عامل خود مقدم شود. (علی‌خان مدنی، ص ۳۲۷)
۴. تمییز نمی‌تواند متعدّد واقع شود، به خلاف حال که می‌تواند متعدّد باشد. (همان)

معنوی:

۱. حال همواره بیان هیئت می‌کند یا اگر تأکیدی باشد متضمن معنای هیئت است و حالتی از ذوالحالش را بیان می‌کند، به خلاف تمییز که بیان هیئت و حالتی نمی‌کند، بلکه با تقدیر گرفتن من در معنا، از ذات یا نسبت مبهم رفع ابهام می‌کند.
۲. در حال با وجود فضله بودن، ممکن است گاهی معنا بر آن متوقف باشد؛ مانند: ﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾ (نساء، ۴۳). به خلاف تمییز که همواره فقط فضله‌ای است که کلام متوقف بر آن نیست.^۱

۴. تطبیقات

در این بخش، به تطبیق مطالب بیان شده بر چند مثال اتفاقی و اختلافی خواهیم پرداخت:

مثال ۱: ﴿مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ﴾ (روم، ۴۶)

تطبیق: در این مثال مبشراتِ حال و منصوب به اعراب نیایی کسره تاء جمع مونث است. (محمود صافی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۱، ص ۵۶) و مبشرات هم وصف - اسم فاعل - و نکره و فضله و بیان‌گر هیئت ذوالحالش، الریاح، است.

مثال ۲: ﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾ (نساء، ۴۳)

تطبیق: در این مثال و انتم سکری جمله حالیه و محلا منصوب است، و او حالیه است و این

۱. این به این معنی نیست که حال رکن کلام واقع می‌شود، بلکه به این معنی است که حال اگر حذف شود قصد و کلام گوینده افاده نمی‌شود، به خلاف تمییز که این حالت برای آن رخ نمی‌دهد.



جمله حالیه هیئت او و ضمیر متصل در فعل لاتقربوا را بیان می‌کند. (محمود، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۴۴)

مثال ۳: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ (زلزله، ۷)

تطبیق: در این مثال خیراً تمییز و منصوب، نکره، فضله و رفع کننده ابهام از ذات مثقال

است. (از دسته‌ی شبه مقدار محسوب می‌شود). (محمود، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۳۸۴)

مثال ۴: ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾ (زخرف، ۳۲)

تطبیق: در این مثال درجات، تمییز، معرب به اعراب نصب نیایی کسره از فتحه در جمع

مؤنث سالم و رافع ابهام از نسبت در جمله رفعا و منقول از مفعول به هم است.^۱ (محمی الدین،

۱۴۳۱ق، ج ۹، ص ۸۱)

مثال ۵: «ما احسنه متحدثاً»

تطبیق: متحدثاً بنا بر وجهی که آن را مشتق بدانند، می‌تواند حال باشد، لذا در این حالت

معنایش تعجب از حسن شخص سخنگو است، اما بنا بر وجهی که آن را جامد بدانند، می‌تواند

تمییز باشد، اما چون متحدثاً به خلاف غالب و اصل استعمالات تمییز مشتق است، وجه بهتر

همان حال بودن آن است؛ اما بنا بر فرض دوم، معنایش چنین می‌شود که تعجب از حسن آن

شخص رخ داده از آن جهت که متحدث بوده. (سامرائی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۲۷۱)

مثال ۶: «کرم زید ضیفاً»

تطبیق: ضیفاً بنا بر اصل تمییز که جامد، نکره و رافع ابهام از نسبت و منقول از فاعل است،

می‌تواند تمییز باشد و شاید همین وجه به دلیل مطابقت با قواعد نحو بهتر باشد؛ در این حال

معنایش چنین می‌شود: زید کریم شد از آن جهت که مهمان است.

اما بنا بر وجه دوم، می‌تواند حال هم باشد؛ در این حالت هر چند اصل مشتق بودن را رعایت

نکرده، لکن طبق نظری که معتقد بود: حال گاهی جامد هم واقع می‌شود، می‌توان نقش حال را

به آن داد که در این حالت نکره بوده و ذوالحال اش زید معرفی است و معنایش چنین می‌شود:

زید کریم شد در حالی که مهمان است. (سامرائی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۲۷۱)

مثال ۷: «لله درّه فارساً»

۱. که در تقدیر چنین می‌شده: رفعا درجات بعضهم فوق بعض



تطبیق: از آن جهت که فارساً در مقام بیان و مدح هیئت و حالت فروسیت است، می‌تواند حال باشد، از آنجا که فارساً اسم فاعل و مشتق است در مرحله‌ی اول احتمال حال بودن تقویت می‌شود، اما ابن هشام در مغنی اللیب معتقد است که اصل «اشتقاق حال و جمود تمیز» همیشگی نبوده و گاهی می‌تواند برعکس شود. او در ادامه و با استناد به همین مثال، فارسا را تمیز دانسته است. (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۶۳)

اما بر فرض تمیز دانستن آن، در نسبت اضافه ابهام ایجاد شده و گوینده در صدد رفع ابهام آن است. و در این صورت، مدح فروسیت به صورت مطلق است.

۵. جمع بندی

از مطالب و مثال‌های بیان شده می‌توان اینگونه استنتاج نمود که علم نحو گاهی تنها یک وجه ترکیبی تمیز یا حال را مجاز می‌داند، اما گاهی قوانین این علم هر دو وجه تمیز و حال را جایز می‌داند، اما از آنجا که قصد متکلم حتماً یکی از آنها بوده باید با کمک معنا و سایر ظرافت‌ها و قوانین تعیین شود که کدام نقش مطلوب متکلم بوده است.

اما سوالی که مطرح است آن است که چگونه می‌توان نقش صحیح را انتخاب کرد؛ زیرا با انتخاب هر یک، ممکن است ترجمه و مفهوم عبارت به کلی تغییر کند.

به نظر می‌رسد که پاسخ این سوال در قصد متکلم و قرائن معنوی نهفته باشد؛ چنانکه در دو مثال ۷ و ۶ هم ملاحظه شد، ما می‌توانیم دوبار و با استفاده از هر دو نقش و با دو معنای متفاوت یک عبارت را فهم و ترجمه کنیم، اما واضح است که متکلم به هنگام استفاده از این کلمه تنها یک معنا را قصد کرده است.

پس در مرحله‌ی اول قوانین و قاعده‌های نحوی را بررسی می‌کنیم و اگر از نظر قوانین نحوی دو وجهی نبود، همان حالت صحیح را ترکیب می‌کنیم (مثال‌های ۱ تا ۴)، سپس اگر به حالاتی رسیدیم که علم نحو هر دو وجه را جایز می‌دانست، به سراغ قرائن و قصد متکلم و حدس از وجه معنایی مطلوب می‌رویم (مثال‌های ۵ تا ۷)؛ برای واضح شدن این مطلب به تطبیق این روش در مثال «کرم زید ضیفاً» توجه کنید: در ابتدا باید قواعد نحوی حال و تمیز در این مثال بررسی شود؛ ضیفاً جامد است و اصل تمیز را رعایت کرده و نکره، رافع ابهام از نسبت

و منقول از فاعل است، اما در فرض حال بودن، با اینکه از اصل مشتق بودن تخطی شده، لکن دانستیم که گاهی حال می‌تواند جامد واقع شود؛ پس شاید در مرحله‌ی اول قواعد نحو به این دلیل که همگی قواعد در آن رعایت شده تمییز را ترجیح دهند، لکن علم نحو شاید به سختی حال بودن ضیف را هم جایز بداند و در این صورت باید از قرائن و معنای مقصود متکلم استفاده کنیم تا متوجه شویم که واقعا مطلوب چه بوده است.

سامرائی به نقل از ابن هشام در معنی چنین می‌فرماید که: اگر ما مهمان را غیر از زید فرض کنیم، فقط احتمال تمییز محول از فاعل درست می‌باشد و در این صورت، در تقدیر گرفتن ممتنع است، اما اگر مهمان همان زید باشد، هم احتمال حال ممکن است که در این صورت چنین معنا می‌شود: زید در حالی که مهمان بود کریم شد، و هم احتمال تمییز بودن که در این حالت معنایش این است که زید کریم شد از آن جهت که مهمان است. (سامرائی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۲۷۱؛ معنی اللیب، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۶۲)

هرچند در این دو حالت معانی بسیار به هم نزدیک به نظر می‌رسد، ولی حال اگر از نوع دائمی نباشد، که ظاهراً در اینجا هم دلیلی بر دائمی بودنش نیست، بر بیان هیئت و حالت در زمان مشخصی دلالت می‌کند، به خلاف تمییز که نسبت به زمان اطلاق دارد؛ یعنی جمله‌ی «زید کریم شد از آن جهت که مهمان است» زمان کریم شدن را نمی‌رساند و اگر زمانی فهمیده می‌شود به خاطر فعل است، به خلاف جمله‌ی «زید کریم شد در حالی که مهمان است» که کریم شدن را در زمان و حالت مهمانی می‌رساند؛ یعنی ابتدای کریم شدن زید در حالت مهمانی بوده است.

ملاحظه شد که علم نحو و بلاغت و سپس طی کردن همه‌ی آن مراحل و قوانین نحوی تنها می‌تواند ما را تا همین اندازه در تشخیص این دو نقش کمک کنند و در نهایت باز هم احتمال هر دو وجه در این نوع مثال‌ها مفروض است و در حقیقت باید گفت ملاک اصلی ما در این شرایط قصد متکلم نهفته در قرائن است.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن مالک، محمد بن عبد الله (تاریخ نشر به شامله ۱۴۳۵ق). شرح تسهیل لابن مالک (چاپ اول). (بی جا) هجر للطباعة و النشر و التوزیع و الاعلان.
۳. ابن هشام، عبد الله بن یوسف بن أحمد بن عبد الله ابن یوسف أبو محمد جمال الدین (تاریخ نشر به شامله ۱۴۳۱ق). اوضح المسالك الى الفیه ابن مالک (بی جا). بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۴. ابن هشام، عبد الله بن یوسف بن أحمد بن عبد الله ابن یوسف أبو محمد، جمال الدین (بی تا). معنی اللیب (چاپ چهارم). قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله.
۵. درویش، محیی الدین بن أحمد مصطفی درویش (تاریخ نشر به شامله ۱۴۳۱ق). اعراب القرآن و بیانه (چاپ چهارم). حمص: الارشاد للشئون الجامعیه.
۶. رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن (۱۳۸۴). شرح الرضی علی الکافیة (چاپ اول). تهران: موسسه الصادق للطباعة و النشر.
۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۳۹۹). البهجه المرضیه فی شرح الالفیه فی اسلوبها الجدیدة (چاپ چهارم). قم: حوزه علمیه قم.
۸. صافی، محمود (۱۴۱۸ق). الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه مع فوائد نحویة هامة (چاپ چهارم). دمشق: دار الرشید.
۹. عباس، حسن (۱۳۶۷). النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة (چاپ دوم). تهران: ناصر خسرو.
۱۰. عباس، حسن (۱۴۳۱ق). النحو الوافی (چاپ پانزدهم). بیروت: دارالمعارف.
۱۱. فاضل صالح سامرائی (۱۳۹۹). معانی النحو (چاپ دوم). قم: مؤسسه الصادق للطباعة و النشر.
۱۲. مدنی، علیخان بن احمد (بی تا). الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة (چاپ اول). قم: ذوی القربی.